

دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۲۳، بنیادگرایی تا انجیل گرایی

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در دوره تاریخ کلیسا با عنوان «اصلاحات تا به امروز» است. این جلسه ۲۳، «بنیادگرایی تا انجیل گرایی» است.

بنیادگرایی، و ما در مورد آنها صحبت می‌کنیم. بنابراین، من فقط یک دقیقه دیگر به آنها برمی‌گردم. اما برای جمعه، می‌خواهم چیزی برای دعا بخوانم. بنابراین امروز، چون کنفرانس اصلاحات است، می‌دانم که چند نفر از شما دیشب صحبت‌های مارک نول را شنیده‌اید، یک شخص بسیار جالب.

منظورم این است که دیشب بحث جالبی مطرح کرد. خوب، چون تقریباً در میانه این کنفرانس اصلاحات هستیم، فکر کردم از مارتین لوتر بخوانم. این رساله‌ای است که او در سال ۱۵۲۰ نوشته است.

بنابراین، لوتر این را گفت: علاوه بر این، کنار گذاشتن انواع کارها، حتی تفکر عمیق، مراقبه و هر کاری که روح می‌تواند انجام دهد، کمکی نمی‌کند. یک چیز، و فقط یک چیز، برای زندگی مسیحی ضروری است: عدالت و آزادی. آن یک چیز مقدس‌ترین کلام خداست، انجیل مسیح. همانطور که مسیح در یوحنا 11:25 می‌گوید، من رستخیز و حیات هستم.

آن که به من ایمان آورد، اگرچه بمیرد، زنده خواهد شد، در یوحنا ۸:۳۶. پس اگر پسر شما را آزاد کند، واقعاً آزاد خواهید بود. در متی ۴:۴، انسان نه تنها به نان، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود، زیست خواهد کرد. پس بیایید این را قطعی و محکم بدانیم که روح می‌تواند بدون هیچ چیز جز کلام خدا سر کند و جایی که کلام خدا غایب است، هیچ کمکی برای روح وجود ندارد.

اگر کلام خدا را داشته باشد، غنی است و هیچ کمبودی ندارد. از آنجایی که کلام، کلام حیات، حقیقت، نور، صلح، عدالت، نجات، شادی، آزادی، حکمت، قدرت، فیض، جلال و هر نعمت بی‌حد و حصر است، به همین دلیل است که پیامبر در تمام مزمور ۱۱۹ و در بسیاری از جاهای دیگر، مشتاق و آه کشیده برای کلام خدا است و از نام‌های بسیاری برای توصیف آن استفاده می‌کند.

خوب، از مارتین لوتر، حرفش عین کلامش هست، حرفش عین کلامش، انگار. خوب، فقط می‌خواستم یادآوری کنم که کجاییم. ما نگاه خیلی خوبی به بنیادگرایی انداختیم.

ما دیده‌ایم که چگونه، می‌دانید، ریشه‌های تاریخی آن را دیده‌ایم، و اینکه به چه چیزی واکنش نشان می‌داد، و چگونه شکل گرفت و شکل گرفت. مردم فکر می‌کردند بنیادگرایی پس از محاکمه اسکوپس مرده است، اما واقعیت این است که بنیادگرایی در واقع بسیار زیرک بود، اگرچه از فرهنگ متنفر بود، اما در خدمت به فرهنگ با ابزارهای فرهنگی، مانند استفاده از رسانه‌ها و غیره، بسیار زیرک بود. بنابراین، مردم دریافته‌اند که بنیادگرایی نمرده است.

خوب، سه نتیجه وجود دارد، و من الان دارم روی اولی کار می‌کنم. اولی انتقاد از بنیادگرایی است. خوب، من هنوز آنجا هستم چون هنوز تماشای نکرده‌ایم.

بنابراین، کسی باید به من بگوید که ما از کجا به نوعی متوقف شدیم. ناتوانی یا عدم تمایل به خودانتقادی دیدگاه عجیب و غریب از کتاب مقدس، نشان داد، آیا این جایی است که ما با دیدگاه عجیب و غریب از کتاب

مقدس متوقف شدیم؟ آیا ما به جای عشق، قضاوت نشان دادیم؟ و من گفتم که قرار است قضاوت کنم تا عشق، من به آن یکی برمی‌گردم. یک انجیل ناقص از سلامتی و ثروت را موعظه کنم.

آیا این جایی است که ما از نظر نوع انتقادات از بنیادگرایی متوقف شدیم؟ انتقادات توسط افرادی مطرح شد که در واقع در این سنت پرورش یافته بودند اما نیاز داشتند از آن فاصله بگیرند، اما بعداً این را خواهیم دید بسیار خوب، بیایید بگوییم که من به جای عشق، به نمایش قضاوت برمی‌گردم. من یک مثال دارم، اما در پایان به آن برمی‌گردم.

شماره، یکی دیگر غیرتاریخی است. بنیادگرایی اغلب، نه همیشه، اما اغلب، غیرتاریخی بود. این فقدان درک تاریخ باشکوه مسیحیت است.

و در واقع، مارک نول دیشب به نوعی به این باور اشاره کرد، فکر کردم، وقتی داشت درباره کلیسای نوظهور صحبت می‌کرد، اما نه، نه اینکه از تاریخ غنی و باشکوه مسیحیت، کاتولیک، کاتولیک رومی، ارتدکس شرقی، غنای سنت‌های پروتستان آگاه نباشد. بنیادگرایی اغلب ناآگاه بود. غیرتاریخی بود.

انگار خدا شروع کرد؛ خدا امروز صبح با من صحبت کرد. من امشب با شما صحبت می‌کنم. ما امشب کلیسای خود را تشکیل می‌دهیم.

اینطور نیست. ممکن است هیچ ارتباطی با کل کلیسای تاریخی گسترده نداشته باشد، اما ما آن را شروع می‌کنیم. و بنابراین اغلب این نوع دیدگاه غیرتاریخی از بنیادگرایی. بنابراین، بسیار خوب.

بنیادگرایی همچنین انتقاد دیگری که این افراد به آن وارد کردند این است که بنیادگرایی اغلب حول محور سوپرستارها ساخته می‌شد. نوعی کیش شخصیت وجود داشت که بنیادگرایی انجام می‌داد. و من، باید بگویم، گاهی اوقات، هنوز هم آن نوع کیش شخصیت را تبلیغ می‌کنم.

و شما به برخی از واعظان تلویزیونی نگاه می‌کنید، نه همه، اما به برخی از واعظان تلویزیونی نگاه می‌کنید، و همه چیز حول محور آنها و شخصیت‌هایشان می‌چرخد. وقتی شخصیت آنها به هر دلیلی از ماموریتشان حذف می‌شود، من به جیم و تامی بیکر فکر می‌کنم. من به جری فالول فکر نمی‌کنم، بلکه به یک مبشر دیگر که اهل لوئیزیانا است فکر می‌کنم.

اما به هر حال، وقتی از رده خارج می‌شوند، اوضاع از هم می‌پاشد، چون همه چیز حول محور آنها و ارزش فوق ستاره‌ای آنها و غیره ساخته شده بود. بنابراین این تبدیل به یک مشکل می‌شود. جیمی سواگارت کسی بود که من به او فکر می‌کردم.

جیمی سواگارت. تو این اسم‌ها رو نمی‌شناسی. تو خیلی کوچیکی که جیم و تامی بیکر و جیمی سواگارت رو بشناسی.

اما وقتی این سوپرستارها به هر دلیلی از کار برکنار شدند، کل تشکیلاتشان فرو ریخت، چون همه چیز حول محور آنها ساخته شده بود. و این برای بنیادگرایی مشکل‌ساز می‌شود و اغلب کل کلیسا را محکوم می‌کند.

شاید دوباره به آن یکی هم برگردم، اما اغلب کل کلیسا را مورد انتقاد قرار می‌دهد. برای بسیاری از بنیادگرایان، کل فرقه‌ها مرتد هستند. این درست بود.

هنوز هم در بین برخی از بنیادگرایان صادق است. کل فرقه‌ها مرتد هستند. بنابراین، اغلب، اغلب، هیچ مسئولیت اجتماعی، فقدان مسئولیت اجتماعی به دلیل این ترس وجود نداشت که با به عهده گرفتن نوعی مسئولیت اجتماعی، به نوعی قلب انجیل را از دست بدهیم و دیگر انجیل را موعظه نکنیم.

بنابراین، من از مسئولیت اجتماعی و دوست داشتن همسایه‌ام بسیار می‌ترسم. بنابراین، این در مورد بنیادگرایی و عدم تعامل با روندهای فکری مدرن صادق بود. اغلب فاقد تعامل با روندهای فکری مدرن است و گاهی اوقات برای انجام این کار آموزش ندیده است.

و گاهی اوقات، اگر برای این کار آموزش دیده باشید، نمی‌خواهید با فلسفه، هنر، تاریخ و غیره درگیر شوید. نمی‌خواهید این نوع کارها را انجام دهید و مارک نو دیشب خیلی خوب انجام داد. بنابراین این مشکل‌ساز شد چند مورد دیگر هم هست که کارل هنری به آنها اشاره کرده است، و ما هم چند روز پیش به هنری اشاره کردیم، اما چند مورد دیگر هم هست که کارل هنری به آنها اشاره می‌کند و در اینجا در لیست من نیستند.

اما فکر می‌کنم، اوه، فقط چند مورد دیگر هست که او ذکر کرد. بگذارید فقط بگویم که یکی از آنها به هر حال برای او بود، و به یاد داشته باشید که او در این شرایط بزرگ شد؛ یکی از آنها یک پیشگویی نامناسب در مورد آمدن دوم مسیح بود. و تد به آن هم اشاره کرد.

بنابراین، آنها به ما یادآوری کردند که بازگشت دوباره مسیح چقدر مهم است. و من فکر می‌کنم در بعضی از کلیساها، ما فراموش کرده‌ایم که ما روی نوک انگشتان پا منتظر بازگشت دوباره مسیح نیستیم. اما از طرف دیگر، برای بسیاری از آنها، این تنها چیزی بود که نگرانش بودند.

به نظر می‌رسد که سایر آموزه‌ها، مانند آموزه کفار، جایگاه ثانویه‌ای داشتند و کارل هنری به نوعی به خاطر آن از قوم خودش پیشی گرفت. سپس او همچنین اشاره کرد که در مدارس کتاب مقدس و در حوزه‌های علمیه آنها، اغلب فقدان الهیات کتاب مقدس و آموزش در الهیات کتاب مقدس وجود داشت. آنها شاید در موعظه آموزش دیده بودند.

اشکالی ندارد. شاید آنها در اداره کلیسا آموزش دیده باشند. اشکالی ندارد.

آنها در سیاست کلیسا آموزش دیده بودند. اشکالی ندارد. اما کارل هنری گفت، همه این چیزها بدون یک الهیات کتاب مقدسی محکم که از همه اینها پشتیبانی کند، خبر بدی است.

می‌گوییم این است که سه نتیجه‌ی اصلی D بنابراین، چیزی که ما اینجا تحت عنوان نتایج، تحت عنوان نتایج از بنیادگرایی حاصل شد. اولین نتیجه، به نوعی، انتقاد از بنیادگرایی بود. خوب، بله، جسی

، الهیات کتاب مقدسی که با بررسی متن کتاب مقدس و با درک دقیق توحید، تثلیث، مسیح‌شناسی و غیره اجازه می‌دهد متن کتاب مقدس کلام الهیات را به کلیسا و غیره بیان کند. بنابراین، او کتاب مقدس و متن کتاب مقدس و آنچه را که متن کتاب مقدس برای آموزش به ما دارد، که او در مکاتب بنیادگرا فاقد آن یافت، جدی می‌گیرد، در حالی که آنها این کار را انجام دادند. و، و، و، بله، پس این، درست است.

بعضی از آنها حاضر نبودند برای کمک به دانش‌آموزان در تفسیر و غیره، زبان یونانی یا عبری ارائه دهند. اما او متوجه شد که این زبان‌ها در مدارس آنها کم است. بسیار خوب.

وقت تصویرسازی. پسر، من چیزهای جالبی داشتم؛ من برای همه چیز پرونده دارم، و یک پرونده در مورد بنیادگرایی دارم و این، این یک پرونده جالبه. می‌تونیم در مورد چیزهایی که توی پرونده من هست زیاد صحبت کنیم، اما من فقط از دو تصویر استفاده می‌کنم.

این نوع قضاوت را به جای عشق نشان می‌دهد. من در اینجا از دو تصویر از پرونده حجیم خود استفاده خواهم کرد که فکر می‌کنم بسیار جالب هستند. یکی از تصاویر از دانشگاه باب جونز است.

این مربوط به سال‌ها پیش است، زمانی که اعضای انجمن الهیات انجیلی با دانشگاه باب جونز در مکاتبه بودند. دانشگاه باب جونز در ۱۷ فوریه ۱۹۷۱ نامه‌ای به انجمن الهیات انجیلی نوشت. خلاصه اینکه، در انجمن الهیات انجیلی، این انجمنی بود که توسط انجیلی‌ها تشکیل شده بود تا به طور جدی کتاب مقدس، تاریخ کلیسا و غیره را مطالعه کنند.

بسیاری از ما اینجا عضو انجمن الهیات انجیلی هستیم. این نامه‌ای است که انجمن پس از ارسال نامه به دانشگاه باب جونز از دانشگاه باب جونز دریافت کرد. در آن آمده است: آیا لطفاً از کل بخش نیوانگند انجمن الهیات انجیلی به خاطر طرح موضوع با دانشگاه باب جونز قدردانی می‌کنید؟ اگر نکته مثبتی در مورد ما دارید، بسیار خوشحال خواهیم شد.

بگذارید کاملاً روشن کنم که ما اصلاً اهمیتی نمی‌دهیم که انجمن الهیات انجیلی در مورد دانشگاه باب جونز، چه فکری می‌کند. چه متوجه باشید چه نباشید، شما مدت‌ها پیش، زمانی که خود را با موضع جدید انجیلی موضع اصلاحات اجتماعی و جهت‌گیری کلیسایی مرتبط کردید، خود را از موضع دانشگاه باب جونز جدا کردید. و باز هم، این دو مورد از ترس‌های بنیادگرایی، هر نوع خدمت اجتماعی یا خدمت کلیسایی هستند.

بنابراین، من ذره‌ای تعجب نمی‌کنم که رویکرد جدایی‌طلبانه برای شما توهین‌آمیز باشد. شما مدت‌هاست که معنای این کلمه را در مورد کلام خدا فراموش کرده‌اید. در پایان، آیا می‌توانم پیشنهاد کنم که انجمن الهیات انجیلی برای ایجاد تغییر، شروع به انجام کاری الهیاتی کند، یا اگر نه، تغییر نام به چیزی مانند انجمن اجتماعی انجیلی برای پیشبرد پادشاهی دجال مناسب خواهد بود.

در عین حال، ورود شما به امور مدرسه دانشگاه باب جونز از نظر الهیاتی، جایگاهی و ارگانیک هیچ وجه اشتراکی با شما ندارد؛ بی‌اساس، غیرقابل توجیه، نامناسب و مداخله‌جویانه است. بنابراین، این نامه جالبی بود. که از دانشگاه باب جونز، انجمن الهیات انجیلی، دریافت شد. در بارینگتون، زمانی، تقریباً در همان زمان بود باب جونز یک مرکز رسانه‌ای داشت و آنها ممکن است هنوز هم این کار را انجام دهند، اما در یک زمان، برای یکی از برنامه‌هایمان، می‌خواستیم یکی از فیلم‌های آنها را اجاره کنیم.

بنابراین، ما پرسیدیم، گفتیم، آیا می‌توانیم فیلم شما را اجاره کنیم و در کلاس‌مان نمایش دهیم؟ آنها در پاسخ به ما نامه‌ای نوشتند و گفتند که هرگز نمی‌توانند فیلمی را به کالج بارینگتون اجاره دهند، زیرا کالج بارینگتون از شیطان است. و چون از شیطان و شیطانی بود، احساس کردند که با این کار به نوعی زندگی شیطانی ما را نادیده می‌گیرند، بنابراین فیلم را به ما اجاره نمی‌دهند. اما یک مثال دیگر بسیار جالب است.

فکر می‌کنم این تقریباً نزدیک‌ترین چیزی است که تا به حال به بنیادگرایی واقعی رسیده‌ام. و داستان کوتاهی در این مورد وجود دارد، اما خیلی سریع داستان را تعریف می‌کنم. اما فکر می‌کنم، تا جایی که یادم می‌آید، داشتم به تورنتو پرواز می‌کردم.

فکر کنم سال ۱۹۸۹ داشتم برای یک کنفرانس یا چیزی شبیه به آن به تورنتو پرواز می‌کردم. و اعتراف می‌کنم، اعتراف می‌کنم، اعتراف برای روح خوب است. وقتی پرواز می‌کنم، با مردم صحبت نمی‌کنم.

شاید شما این کار را بکنید، اما من وقتی پرواز می‌کنم با کسی صحبت نمی‌کنم. برای من، وقتی سوار هواپیما می‌شوم و روی صندلی‌ام مستقر می‌شوم، زمانی است که باید کتاب بخوانم، مطالعه کنم و روی همه چیز تمرکز کنم. من با همسایه‌ام صحبت نمی‌کنم.

بنابراین، من از این نظر مبلغ خیلی خوبی نیستم. فکر می‌کنم شاید از جهات دیگر مبلغ خوبی باشم، اما از این نظر مبلغ خوبی نیستم. خوب، راستش کتابی را که داشتم می‌خواندم یادم هست.

داشتم زندگینامه‌ی فاکس از راینهولد نیبور را می‌خواندم، که اتفاقاً اگر فرصتی برای خواندنش پیدا کنید، کتاب خیلی خوبی است. دیدم این آقا دارد به کتاب من و از این جور چیزها نگاه می‌کند، و می‌دانستم که قرار است چیزی به من بگوید. فقط این حس را داشتم که قرار است چیزی بگوید.

بنابراین او شروع به صحبت و معرفی خودش کرد. نام او آقای اندی واندنبرگ بود، و شروع به صحبت با من کرد. او کتابی را که من می‌خواندم دید و احتمالاً کمی در مورد نیبور می‌دانست، و شروع به صحبت با من در مورد مسیحیت و اینکه چگونه یک مسیحی بود، کرد.

حالا، مکاشفه بزرگی که او می‌خواست با من در میان بگذارد این بود که او عضو کلیسای در آرمدیل، نوا اسکوشیا بود، که او متقاعد شده بود تنها کلیسای واقعی جهان است. اینکه تمام کلیساهای دیگر و تمام مسیحیان دیگر مرتد هستند. و او می‌خواست من را در این مورد متقاعد کند.

او می‌خواست به من نشان دهد که کلیسایش چگونه کلیسای واقعی است. و در مورد نشان دادن قضاوت به جای عشق صحبت کند. در مورد برخی از چیزهایی که اینجا داریم صحبت کند. بنابراین من فقط، می‌دانید، لطفاً به من فرصت بدهید.

به هر حال، ما شروع به صحبت کمی در مورد آن کردیم، و او کمی عصبانی و عصبی شد در مورد همه چیز. و سپس او آدرس من را پرسید، و من هرگز نپرسیدم که چرا این کار را کردم. من آدرس را در کالج گوردون به او دادم. و بنابراین نمی‌دانم چرا این کار را کردم، اما او، وای.

و بعد او شروع کرد به صحبت کردن با من در مورد اینکه چقدر آدم عصبانی و نه چندان خوبی است. بعد شروع کرد به صحبت کردن با من در مورد اینکه در کارخانه‌ای که کار می‌کند، هیچ‌کس او را دوست ندارد و همه علیه او هستند. و من، بنابراین تنها نصیحت روحانی که می‌توانستم ارائه دهم این بود که، خوب، و او فکر می‌کرد که هیچ‌کس او را دوست ندارد چون همیشه در مورد مسیح، درباره مسیح شهادت می‌داد.

و من گفتم، خوب، باید این کار را بکنی. بین آزار و اذیت شدن به خاطر انجیل، یعنی آزار و اذیت شدن به خاطر عدالت، و آزار و اذیت شدن به خاطر اینکه فقط آدم نفرت‌انگیزی هستی، تفاوت وجود دارد. منظورم این است که باید این نوع تمایز را اینجا درک کنی. و من فکر نمی‌کنم که او به خاطر عدالت آزار و اذیت می‌شد.

فکر می‌کنم او به خاطر بد رفتاری‌اش مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. در هر صورت، این نظر شخصی من است. فکر نمی‌کنم از این خوشش آمده باشد، بنابراین برایم نامه نوشت.

او گفت، راجر عزیز، در ادامه گفتگوی اخیرمان در طول پرواز شیکاگو-تورنتو، خوشحالم که اطلاعات پیوست را به این امید برایت ارسال می‌کنم که به سوی خدای حقیقی و زنده بازگردی. مگر اینکه توبه کنی، همچنان فریب روح این دنیا را خواهی خورد و هرگز آنچه را که به تو می‌گویم، نخواهی فهمید، همانطور که یک انسان

طبیعی چیزهای روح خدا را دریافت نمی‌کند. امید من این است که تو اعتراف کنی که گناهکار هستی، که من از انجام آن خوشحالم، و تحت قدرت آن، تا چشمانت باز شود و از تاریکی به نور و از قدرت شیطان به سوی خدا باز گردی.

فکر نمی‌کنم از حرف‌های من خوشش آمده باشد. برای اینکه شما بتوانید بخشش گناهان و میراثی در میان کسانی که با ایمان به مسیح تقدیس شده‌اند، دریافت کنید؛ وقتی خدا شما را به توبه و شناخت حقیقت هدایت کند، به شما نشان خواهد داد که چگونه در تمام این مدت فریب خورده‌اید و چگونه در بند گناه بوده‌اید.

همچنین، کلیسایی که شما به آن تعلق دارید، نه بر اساس حکمت الهی، بلکه بر اساس حکمت انسانی بنا شده است. با این حال، انجیلی که من موعظه می‌کنم، نه بر اساس انسان است و نه به من آموخته شده است، بلکه از طریق وحی عیسی مسیح، و مشتاقانه منتظر پاسخ به هر سؤالی هستم که ممکن است داشته باشید که البته من ندارم، در عشق و خدمت به پروردگار و ناجی‌ام، عیسی مسیح، اندی واندنبرگ. بنابراین، او تمام ادبیات خود را برای من می‌فرستد.

این همه چیز در مورد توبه کردن، نحوه توبه کردن و غیره است. منظورم این است که این موضوع تا ابد ادامه دارد. سپس او در مورد پاپ‌ها، کفن تورین و غیره صحبت می‌کند.

اما چیزی که از دیدنش خیلی خوشحال شدم، همراهی بود که در آن بودم، چون او یک نسخه از نامه‌ای را که برای بیلی گراهام فرستاده بود، برایم فرستاد. و من کل نامه را نمی‌خوانم چون بیلی گراهام نامه‌ی طولانی‌تری از من دریافت کرده بود، البته. اما اولی، خطاب به آقای بیلی گراهام، من به عنوان سربازی برای پروردگار و ناجی‌ام، عیسی مسیح، نه تنها مانند او طرد شده‌ام، بلکه این وجود گیج‌کننده‌ی اوست، می‌دانید، بلکه بالاتر از همه، مورد نفرت مقامات مذهبی این دنیا، شیطان قدرتمند، هستم که ادعا می‌کنند شاگردان او هستند اما ۳۸ سال مانند من فریب خورده‌اند.

خدا را شکر. بله، آقای گراهام، شما خودتان بنده گناه، بنده شیطان هستید و به کسانی خدمت می‌کنید که ذاتاً خدا نیستند و نام مسیح را بیهوده به کار می‌برند. اگر توبه نکنید، در گناه خود و تحت قدرت شر خواهید مرد.

شیطان تو را به رسول مسیح تبدیل کرده است، در حالی که در حقیقت، تو به روح حاکم بر این جهان خدمت می‌کنی. تو ذاتاً هنوز معتقدی که گناه عملی مانند یک فاحشه مست یا یک معتاد به مواد مخدر است، در حالی که گناه ثمره هر مرد، زن و کودکی است. تو این را نمی‌دانی، زیرا خودت یک انسان طبیعی تحت قدرت شیطان هستی.

به همین دلیل است که باید توبه کنی، انسان جدیدی شوی و از نو متولد شوی. در سفرهای اخیرم، با یکی از به اصطلاح جنگ‌های صلیبی شما آشنا شدم که همه حاضران را فریب می‌داد. اینکه چگونه معلولان و ناتوانان را در هم می‌پیچید و چگونه مردم در حالی که آنها به توضیح رابطه خود با خدایشان ادامه می‌دهند، برایشان دست می‌زنند و غیره.

این تا ابد ادامه دارد. خب، بیلی گراهام فهمید. انجمن بشارتی بیلی گراهام یک نسخه از یک نامه بسیار طولانی را برای کل انجمن برایم فرستاد.

(Dave) متوجه شد. گروه دیو ویلکرسون (World Challenge) به نظرم جالب بود. ورلد چلنج (Wilkerson)، متوجه شدند.

جیمی سواگارت، او تنبیه شد. فیث تابرنالک در هالیفاکس، نوا اسکوشیا. اسقف اعظم کاتولیک در هالیفاکس، حالا آدم فکر می‌کند که او واقعاً تنبیه خواهد شد، و شد.

رالف وودرو، از انجمن بشارتی، ریورساید، کالیفرنیا، و نامه‌هایی به روزنامه‌ها می‌نویسد و به آنها می‌گوید که چقدر همه چیز در زندگی بد است. خوب، این پرونده من در مورد اندی وندنبرگ است. من قبلاً هرگز چنین تجربه‌ای را در زندگی‌ام نداشته‌ام، و هرگز کسی را ندیده‌ام که واقعاً بگوید کلیسای آنها تنها کلیسای واقعی است.

این تنها باری است که چنین اتفاقی می‌افتد. فکر می‌کنم گاهی اوقات با افرادی ملاقات کرده‌ام که معتقدند فرقه‌شان ممکن است تنها فرقه واقعی باشد، اما فکر نمی‌کنم تا به حال کسی را دیده باشم که بگوید کلیسای کوچکشان با حدود صد نفر مؤمن، تنها کلیسای واقعی جهان است. منظورم این است که برای باور کردن این موضوع، باید خیلی دقیق باشید، و او خیلی دقیق بود.

بنابراین، این بنیادگرایی آمریکایی است. می‌تواند به افراط برسد. احتمالاً اندی وندنبرگ افراطی‌ترین آنهاست.

شکی در این نیست که می‌تواند به افراط برسد، اما به هر حال، اولین نتیجه‌ی بنیادگرایی این بود که انتقاد را به سمت خودش جلب کرد، و حق هم داشت. فکر کردم دستت را دیدم، جسی. دیدم؟ نه.

خب، کسی هست که به این نتیجه اول توجه داشته باشه، یا کسی هست که به این انتقادات از بنیادگرایی توجه داشته باشه؟ نمی‌دونم کسی از شما تا حالا برخورد مستقیم با بنیادگرایی داشته یا نه، اما... بله، آگه من فقط یه رمان معمایی یا چیزی شبیه اون می‌خوندم، شاید اون متوجه نمی‌شد، اما اون متوجه شد که داره یه ارتباطی برقرار می‌کنه، و بعد که این کار رو کرد، ما دو سه ساعت تمام داشتیم با هم صحبت می‌کردیم، و اوه وای، یه تجربه بود. آره. بعدش کلی نامه ازش گرفتم، بنابراین اون رو تو فایلم ذخیره کردم.

خب، نتیجه‌ی اول انتقادات است. بسیار خوب، نتیجه‌ی دوم. نتیجه‌ی دوم این است که از دل این جنبش بنیادگرایی، جنبشی به نام انجیل‌گرایی بیرون آمد.

بنابراین، انجیل‌گرایی جدایی بسیار آگاهانه‌ای از بنیادگرایی بود، و همانطور که اشاره کردیم، توسط افرادی که برخی از آنها در آن سنت بنیادگرایی پرورش یافته بودند، اما می‌خواستند از آن جدا شوند. و یک مرد که می‌خواست از آن جدا شود، بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد، اما او بنیادگرایی را بنیادگرایی نامید، او در مورد بنیادگرایی گفت، آنها بر فضایل جزئی تأکید می‌کنند در حالی که رذایل اصلی را پرورش می‌دهند. و بنابراین، برخی از مردم می‌خواستند از آن جدا شوند، و گروهی به نام انجیل‌گرایی تشکیل دادند.

خب، این کل سخنرانی بعدی ماست. انجیل‌گرایی سخنرانی بعدی ماست، بنابراین اینجا در موردش صحبت نمی‌کنم. خوب، نتیجه شماره دو، انجیل‌گرایی است.

بسیار خوب. نتیجه‌ی شماره‌ی سه از همه‌ی این‌ها، یک واکنش لیبرال به بنیادگرایی است، یک واکنش لیبرال به بنیادگرایی. و احتمالاً یکی از قوی‌ترین واکنش‌ها از سوی مردی به نام هری امرسون فاسدیک بود.

باشه. خوب، هری امرسون فاسدیک. تاریخ‌هاش رو گفتم؟ دادم.

هری امرسون فوسدیک احتمالاً مشهورترین واعظ رادیویی زمان خود بود. او کلیسای بزرگی در ۱۸۷۸، ۱۹۶۹. شهر نیویورک به نام کلیسای ریورساید در نیویورک داشت.

این بنا توسط راکفلرها ساخته شده است. آیا کسی از شما به کلیسای ریورساید رفته است؟ اگر تا به حال آنجا نرفته‌اید، حتماً یک بار به آنجا بروید. دیدن آن واقعاً شگفت‌انگیز است.

مثل یک کلیسای جامع است. فوق‌العاده است. و هری امرسون فسدیک در نهایت به عنوان کشیش کلیسای ریورساید منصوب شد.

در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰، او در سال ۶۹ درگذشت، اما احتمالاً یکی از مشهورترین واعظان در آمریکا بود دست کم بدون شک. البته واعظان دیگری هم بودند که بیشتر در زمینه انجیلی فعالیت می‌کردند و کاملاً شناخته شده بودند، اما هری امرسون فسدیک به خاطر موعظه‌هایش شناخته شده بود. هری امرسون فسدیک خطبه بسیار مهمی ایراد کرد به نام «آیا بنیادگرایان پیروز خواهند شد؟» آن خطبه و آنچه پس از آن بازنشر شد و هر آنچه پس از آن ایراد شد، آن خطبه، خطابه لیبرال‌ها بود، بیشتر به سمت لیبرال‌ها، به سمت چپ پروتستان‌تیسیم آمریکایی، که با این جمله مبارزه می‌کرد: «آیا بنیادگرایان پیروز خواهند شد؟» و البته، پاسخ فسدیک به این سوال این بود: «نه»، آنها پیروز نخواهند شد، زیرا من، به عنوان یک واعظ، قرار دارم. «است با آنها بجنگم».

بنابراین، او این کار را کرد. و او در آشکار کردن نقاط ضعف بنیادگرایی آمریکایی بسیار قابل توجه بود. بنابراین، سه نتیجه، انتقاد است، یکی، انجیل‌گرایی که از بنیادگرایی بیرون می‌آید، و دیگری، واکنش لیبرال به بنیادگرایی، که هری امرسون فسدیک نمونه‌ی بسیار خوبی از آن است.

بسیار خوب. پس اجازه دهید همینجا با سه نتیجه بحث را تمام کنم. آیا همه ما با بنیادگرایی موافقیم؟ بسیار خوب.

بنابراین تا جایی که به الهیات مسیحی مربوط می‌شود، در حال حاضر، در دوره زمانی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم، کمی تغییر از اروپا به آمریکا رخ داده است. آمریکا از نظر توسعه الهیات مسیحی بسیار مهم می‌شود. بنابراین ما کاملاً با این موضوع کنار آمده‌ایم.

بسیار خوب. بیایید به سخنرانی شماره ۱۲، ظهور انجیل‌گرایی در قرن بیستم، برویم. ببینیم در قرن بیستم چه اتفاقی برای انجیل‌گرایی افتاد، که از بنیادگرایی بیرون آمد.

می‌بینید که قرار است اینجا پنج کار انجام دهیم، و قرار است با پیش‌زمینه‌ی همه اینها شروع کنیم. بسیار خوب. خوب، پیش‌زمینه.

خیلی خوب. به چیز خیلی خوب شنیدم. این تو کنفرانسی بود که من و تد قراره چند هفته دیگه یا به هفته دیگه توش شرکت کنیم، فکر کنم. بذار این مجموعه رو بگیرم.

ببخشید. این به تمرینه. خیلی سریعه، و می‌تونم صداتشو قطع کنم که مجبور نشید تماشاش کنید، اما باشه.

بفرمایید. من اینو نمی‌خوام. باشه.

بسیار خوب. پیشینه‌ی انجیل‌گرایی. من در کنفرانسی از نوع تد بودم و قرار است به آن بروم. در یک کنفرانس بودم، نمی‌دانم؛ حدود ۱۰ سال پیش بود، و یک نفر داشت در مورد انجیل‌گرایی سخنرانی می‌کرد.

او سخنرانی فوق‌العاده‌ای در مورد مبانی انجیل‌گرایی و آنچه که جنبش انجیل‌گرایی را در قرن بیستم شکل داد، ارائه داد. بنابراین روزی بود که من لپ‌تاپ یا چیز دیگری نداشتم، بنابراین با تمام سرعت می‌نوشتم. بنابراین

من از او قدردانی می‌کنم زیرا او گفت، و من عاشق این هستم، پنج پایه اساسی وجود داشت که انجیل‌گرایی را شکل داد.

اساسی، نمی‌دانم، وجود داشتند که به شکل‌گیری انجیل‌گرایی کمک کردند. خوب، آنها چه هستند؟ بسیار خوب. اولاً، چیزی است که او آن را سنت کلاسیک می‌نامید، که به شکل‌گیری انجیل‌گرایی کمک کرد.

منظور او از سنت کلاسیک، سنت اصلاح‌طلبان، سنت لوتر و کالوین بود. و انجیل‌گرایی امروز هنوز هم بار، لوتر کالوین و دیگر اصلاح‌طلبان را بر دوش می‌کشد. نمونه‌ی کاملی از این، مقاله‌ای است که دیشب شنیدید، یا برخی از شما دیشب مقاله‌ای از مارک نول شنیدید.

او در مورد لوتر، کتاب مقدس لوتر و چگونگی شکل‌گیری و تدوین آن، مطالب زیادی گفت. او در مورد زوینگی، کالوین و ویکلیف صحبت کرد. عالی بود.

و بنابراین، او به عنوان یک مورخ به این سنت اصلاحات کلاسیک بازمی‌گشت، که بدون شک انجیل‌گرایی مدرن را شکل داده است. بنابراین، این سنتی است که چیزی را که ما انجیل‌گرایی می‌نامیم، به وجود آورده است. سنت دوم، جنبش پیتیس است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم.

اما شکی نیست که زهدگرایی (یا پیتیسیم) شکل‌دهنده‌ی خوبی برای انجیل‌گرایی مدرن بوده است. انجیل‌گرایی، مدرن به ریشه‌های خود نگاه می‌کند و به سنت زهدگرایی نیز نگاهی دارد. بنابراین، این یک سنت دوم است. این جنبش نوسازی شگفت‌انگیز قرن هفدهم، که، اتفاقاً، فقط یک یادآوری بود، حرکتی از سر و دل.

این فقط نوعی جنبش تجربی نبود. این افراد در مورد زندگی فکری مؤمن بسیار جدی بودند. بنابراین، باید این را به خاطر داشته باشیم زیرا زهد به اشتباه به عنوان نوعی تجربه تفسیر می‌شود، چیزی شبیه به چیزی که با لوترانیسم همراه بود.

و این درست نیست، زهدگرایی. البته، مورد سوم، جنبش وسلیایی قرن هجدهم از جان وسلی و سپس احیای وسلیایی خواهد بود. بسیاری از انجیل‌گرایی‌های امروزی ریشه در آن سنت وسلیایی دارند.

و این بحث جالبی در بین انجیلی‌ها هم هست، اما بدون شک وسلیایی. شماره چهار، البته، بنیادگرایی خواهد بود، زیرا انجیلی‌گرایی بسیاری از آموزه‌های بنیادگرایی را با خود به انجیلی‌گرایی آورد. چیزی که در مورد بنیادگرایی دوست نداشت، روحیه آن، روحیه نوعی جنگ و جدال، نزاع داخلی و از این قبیل چیزها بود.

اما بدون شک، آموزه‌های بنیادگرایی به انجیل‌گرایی منتقل شد. و سپس دسته پنجمی که او ارائه داد چیزی بود که او مترقی نامید. و من این را دوست دارم، مترقی.

و منظور او از مترقی، درک آگاهانه از دنیای مدرن بود. و انجیلی‌ها آن درک از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و خدمت به آن دنیا را دارند، درک آگاهانه از دنیای مدرن. بنابراین فکر می‌کنم، امیدوارم در کالج گوردون به عنوان یک موسسه انجیلی، ما به شما نوعی درک از دنیایی که قرار است وارد آن شوید، می‌دهیم و شما را آموزش می‌دهیم تا رهبران خدمتگزار در آن دنیا باشید و انقلابی واقعی در زمینه آموزش یا رشته حقوق یا رشته پزشکی یا هر رشته‌ای که خودتان انتخاب می‌کنید یا هر رشته‌ای که خدا بر قلب شما نهاده است، ایجاد کنید.

بنابراین، درک آگاهانه از دنیای مدرن قطعاً سنت دیگری است که انجیل‌گرایی را شکل می‌دهد و به آن شکل می‌دهد. حال، آنچه او در آن زمان گفت، و هنوز هم به عنوان پیش‌زمینه، آنچه او در آن زمان گفت این بود که آنچه این افراد را در کنار هم نگه می‌دارد دو چیز است. اول از همه، مجموعه‌ای از اعتقادات الهیاتی.

آنها به الهیات تاریخی و ارتدکسی تاریخی متعهد هستند. و منظور ما از ارتدکسی، یک کلیسا نیست. منظور ما ارتدکسی از نظر آموزه و غیره است، و این هم دیشب مطرح شد. اما مجموعه‌ای از باورهای الهیاتی

به یک معنا، مارک نول دیشب به آن اشاره کرد، زیرا این نوع اعتقادات اعتقادی و اعتقادی الهیاتی است که پروتستان‌ها را گرد هم می‌آورد، حتی با وجود اینکه فرقه‌های پروتستان بسیار متنوعی وجود دارد. نکته دوم چیزی است که نویسنده یا شخصی که مقاله را نوشته، آن را اخلاق می‌نامد. یک روحیه نوسازی، تغییر دین افراد و کلیساها در جهان، یک جنبش نوسازی معنوی وجود دارد.

این اخلاق چیزی است که این افراد را که انجیلی نامیده می‌شوند، صرف نظر از اینکه به چه فرقه‌ای تعلق دارند، به هم پیوند می‌دهد. بنابراین، مجموعه‌ای خاص از اعتقادات الهیاتی و یک اخلاق. و می‌دانید، وقتی در میان انجیلی‌هایی با این اخلاق هستید، به نوعی زبان مشترکی دارید، می‌دانید، در مورد اینکه خدا قلب شما را به کار می‌گیرد، با تصویر مسیح مطابقت دارد، روح القدس به شما خدمت می‌کند و غیره.

و دوباره، در سخنرانی دیشب، ما تمام آن زبان را که زبان اصلی جامعه انجیلی بود، و اینکه چگونه ما نه تنها الهیات، بلکه زندگی انجیلی را درک می‌کنیم، دریافتیم. خوب، بسیار خوب. این فقط از نظر پیشینه است

بسیار خوب. دومین چیزی که می‌خواهم انجام دهم، نیروهای قرن بیستمی شکل‌دهنده کلیسا هستند. اینها نیروهایی هستند که کلیسا را شکل می‌دهند و انجیل‌گرایی به طور خاص به آنها علاقه‌مند خواهد بود

بنابراین، من قصد ندارم به مسائل جامعه‌شناختی‌تر شکل‌دهنده کلیسا و نیروهای جامعه‌شناختی شکل‌دهنده کلیسا بپردازم. همانطور که قبلاً در مورد علم، فلسفه و غیره صحبت کردیم، قصد ندارم زیاد در مورد آنها صحبت کنم. بنابراین، من چهار چیز را انتخاب کرده‌ام که کلیسا را در قرن بیستم، زمانی که انجیل‌گرایی شکل گرفت، شکل می‌دادند و احتمالاً این موارد هنوز هم صادق هستند.

خوب، خوب. اول از همه، قطعاً در اواسط قرن بیستم، عصر وفور نعمت وجود داشت. شکی در این نیست

پس از جنگ جهانی اول، رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم، عصر وفور نعمت فرا رسید. و این عصر وفور، مردم را از نظر مالکیت خانه، داشتن ماشین، اداره کسب و کار و غیره به جایگاهی در زندگی‌شان رساند که قبلاً هرگز آن را نمی‌شناختند. این دنیای جدیدی برای آنهاست

و سوالی که انجیل‌گرایان می‌خواستند از خود بپرسند این است که چگونه به آن افراد در آن دنیای جدید خدمت کنیم؟ چگونه به آنها خدمت کنیم تا نوعی انجیل سلامتی و ثروت را برایشان موعظه نکنیم؟ و چگونه به آنها خدمت کنیم تا آنچه را که ثروتشان برایشان به ارمغان آورده است، به اشتراک بگذارند؟ اما چگونه به افرادی که در این عصر ثروت زندگی می‌کنند، خدمت کنیم؟ چگونه این کار را انجام دهیم؟ بهترین راه برای انجام آن چیست؟ خوب، این یک چیز است. نکته دوم، البته، شهرنشینی بود. بسیاری از مردم در اواسط دهه میلادی به شهرها نقل مکان می‌کردند، یا بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ بزرگ، جنگ ۵۰ جهانی دوم، بسیاری از مردم به شهرها نقل مکان می‌کردند.

این جنبش بزرگ، مهاجرت به شهرها و شهرنشینی بزرگی در حال وقوع بود. بسیار خوب؟ مشکل این است که البته شهرنشینی مشکلات خاص خود را ایجاد کرد. دنیای انجیلی می‌خواست بداند که چگونه به مردمی که در شهرهای بزرگ جهان زندگی می‌کنند، خدمت می‌کنیم. انجیل‌گرایی چگونه به این مردم خدمت می‌کند؟ آیا می‌توانیم انجیل را به همان شیوه قدرتمندی که در دنیای کشاورزی انجام می‌دادیم، به آنها برسانیم؟ آیا این

ممکن است؟ فکر می‌کنم در ابتدا، برخی فکر می‌کردند که اینطور نیست، اما سپس بیلی گراهام از راه رسید که در مورد او صحبت خواهیم کرد.

بیلی گراهام از راه می‌رسد. او در شهرها خدمت می‌کند و خدمت فوق‌العاده‌ای در آنجا دارد. بنابراین، او با مردم ارتباط برقرار می‌کند، مطمئناً با مردم شهرها ارتباط برقرار می‌کند، شکی در این مورد نیست.

اما مطمئناً می‌توان گفت که این نیروی دومی است که انجیل‌گرایی باید به آن خدمت کند. خوب؟ شماره سه. سومین چیزی که آنها باید با آن دست و پنجه نرم کنند چیزی است که به آن ماموریت‌های خانگی می‌گویند.

ماموریت‌های داخلی. از اواخر قرن ۱۸ و ۱۹، انجیل‌گرایی همیشه دغدغه‌ی ماموریت‌های خارجی، اعزام مبلغان و غیره را داشته است. حالا در قرن بیستم هم انجیلی‌ها را داریم.

و اگر شما عضوی از یک فرقه انجیلی هستید، می‌دانید که در آن فرقه، کار تبلیغی یک امر بسیار مهم و اساسی است. فکر می‌کنم حتی می‌توان گفت که این موضوع حتی امروز هم صادق است. و اینجا در کالج گوردون، در مورد ماموریت‌های کوتاه‌مدت، آیا کسی از شما در برنامه ماموریت‌های کوتاه‌مدت اینجا در گوردون بوده است؟ بنابراین، حتی اینجا در گوردون، یک موسسه انجیلی، برنامه‌های ماموریت‌های کوتاه‌مدت به شما کمک می‌کنند تا طعم کار تبلیغی را در زمینه‌های دیگری غیر از حوزه آمریکایی بچشید.

با این حال، جسی، کجا رفتی؟ من فقط می‌خواستم بگویم ماموریت‌های خانگی. باشه. تو به جمهوری دومینیکن، می‌سی‌سی‌پی رفتی.

ماموریت خانگی شروع کردند به نشستن و گفتن، ماموریت‌های خارجی خوب هستند، اما در خانه خودمان، در حیات خلوت خودمان چه اتفاقی می‌افتد؟ هم در شهر و هم در مناطق شهری، مناطق حومه شهر و مناطق کشاورزی.

و ماموریت‌های خانگی در جامعه انجیلی واقعاً، واقعاً، واقعاً مهم شدند. جسی، می‌توانم از تو بپرسم در می‌سی‌سی‌پی چه کار می‌کردی؟ تمرکز خدمت در آنجا چه بود؟ ما به پایین می‌رویم، ما خدمتی را انجام می‌دهیم. که با جامعه در ارتباط است، و آنها یک خدمت چندوجهی دارند. درست است.

آیا در شهر بود، یا بیشتر در مناطق کشاورزی خارج از شهر یا روستا بود؟ درست. درست. درست.

درسته. اما فقر زیادی. آره.

و کلی نیاز، کلی نیاز و غیره. و اون یه جامعه کلیسایی خاص بود که تو... در واقع یه سازمان بود. یه سازمان.

توی این منطقه بود. درسته. اوه، درسته.

درسته. درسته. آره.

و من نمی‌دانم، گرنت، تو چه کار کردی؟ فقط حالا که کمی در این مورد صحبت کردیم، کنجکاوم، اما تو چه کار کردی؟ خدمتت چه بود؟ درست است. درست است. اوه، درست است.

ام-هوم. درسته. درسته.

درست است. و آیا در یک منطقه شهری بود یا بیشتر در یک منطقه فقیرنشین خارج از شهر؟ بیشتر شبیه یک شهر. درست است.

آره. درسته. آره.

خب، جای تعجب نیست که یک جامعه انجیلی مانند گوردون این نوع ماموریت‌ها را داشته باشد، زیرا ماموریت‌های خانگی، نه دقیقاً ماموریت‌های خانگی، بلکه یک ماموریت خانگی در می‌سی‌سی‌پی، به تمرکز بسیار مهمی برای انجیلی‌ها تبدیل شد. بنابراین این نوع سوم چیز است. چیز چهارم، و شاید مهمترین از همه اینها زیرا این ما را به یک معنا به الهیات می‌رساند، اما چیز چهارمی که کلیسا با آن روبرو است، نیرویی که کلیسا با آن روبرو است، چیزی بود که من آن را بحران اعتماد می‌نامم.

در اواسط قرن بیستم، بحران اعتماد وجود داشت و این بحران اعتماد به دلیل لیبرالیسم به وجود آمد. لیبرالیسم به نوعی ورشکسته شده بود و هیچ اعتمادی به کلیسا و پیام و خدمت کلیسا وجود نداشت، بنابراین، انجیل‌گرایی باید با آن بحران اعتمادی که مردم نسبت به کلیسا دارند، روبرو شود و به مردم بگوید ما می‌توانیم کلیسای با خدمت بسیار پیشرفته، الهیات پیشرفته، موعظه عالی و غیره برای شما فراهم کنیم.

ما می‌توانیم زندگی کلیسای مورد نظر شما را به شما ارائه دهیم، زیرا شما دیگر به توانایی کلیسا در ارائه آن اطمینان ندارید. بنابراین، انجیل‌گرایی به دلیل ماهیت لیبرالیسم که در نهایت ورشکست شد، می‌خواست با آن نوع بحران اعتماد صحبت کند. و من آن نقل قول از اچ. ریچارد نیبور را به خاطر دارم.

در نهایت، مورد پنجم، نیروهای قرن بیستمی هستند که کلیسا با آنها روبروست، که بحران دیگری از اعتماد به نفس به دلیل از دست دادن اقتدار است. بحران اعتماد به نفس به دلیل از دست دادن اقتدار. کلیسا اقتدار خود را برای موعظه خبر خوش انجیل از دست داده بود، زیرا دیگر به انجیل اعتقادی نداشت.

دیگر به انجیل پایبند نبود. آنقدر متن کتاب مقدس را مورد انتقاد قرار داده بود که دیگر چیزی برای موعظه به مردم نداشت. پس مرجع چیست، اگر کتاب مقدس نباشد، اگر قرار نیست کتاب مقدس مرجع شما برای کاری که در کلیسا انجام می‌دهید باشد، پس مرجع شما چه خواهد بود؟ انجیل‌گرایی با گفتن اینکه مرجع هر کاری که انجام می‌دهیم کتاب مقدس است، پاسخ می‌دهد.

و دوباره، به دیشب برمی‌گردم، «تنها کتاب مقدس»، و اینکه چگونه «تنها کتاب مقدس» می‌تواند هر دو «باشد؛ هر دو اثرات مثبتی داشتند. بدون شک اثرات منفی هم داشت. اما اثر مثبت «تنها کتاب مقدس مارک نولز دیشب به خوبی به ما گفت، اثر مثبت آن کتاب مقدس، اقتدار کتاب مقدس، و کتاب مقدس به نوعی به عنوان یک کلام زنده، مردم را به مسیح می‌رساند و جامعه‌ای به نام کلیسا را شکل می‌دهد.

بنابراین، با این از دست دادن اعتماد به نفس به دلیل از دست دادن اقتدار در کلیسا، انجیل‌گرایی توانست با آن صحبت کند و بگوید، ما مرجعیتی داریم که امتحان شده و واقعی است، و این مرجعیت کتاب مقدس است که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم مسیح به عنوان کلام زنده کیست، و بنابراین این همان مرجعیت است. بنابراین، انجیل‌گرایی با حس مرجعیتی که مردم به دنبال آن هستند، همراه است. بنابراین، نیروهای قرن بیستم که با کلیسا روبرو هستند، شکی در این مورد نیست که آن نیروهای قرن بیستم همان چیزی هستند که به شکل‌گیری انجیل‌گرایی کمک کردند، فکر می‌کنم.

خب، بله. اولین بحران اعتماد به این دلیل بود که لیبرالیسم ورشکسته شده بود؛ لیبرالیسم ورشکسته شده بود، بنابراین مردم دیگر هیچ اعتمادی به کلیسا نداشتند. آنها دیگر هیچ اعتمادی به کلیسا به عنوان جایی که می‌توانستند در آن احساس راحتی کنند، نداشتند.

لیبرالیسم چیزی برای دادن به آنها نداشت. ورشکسته شده بود. چیزی برای ارائه به آنها نداشت.

بنابراین انجیل‌گرایی به یک معنا وارد این شکاف می‌شود و می‌گوید، ما چیزی برای شکل دادن به زندگی شما داریم. خب، حالا چیزی که می‌خواهم انجام دهم این است که، همانطور که گفتم، نیروهایی که انجیل‌گرایی قرن بیستم و بیست و یکم را شکل می‌دهند، اما برخی از این نیروها مردم هستند. بنابراین نمی‌دانم. شاید لازم باشد اینجا از کلمه بهتری استفاده کنم.

خب، خب، من قصد دارم برای شروع، چند نفر را انتخاب کنم که در شکل‌گیری انجیل‌گرایی قرن بیستم نقش اساسی داشتند، چند نفر. در صدر لیست من ویلیام فرانکلین گراهام است که در سال ۱۹۱۸ متولد شد. حالا متاسفم که باید این کار را بکنم، اما ویلیام فرانکلین گراهام در سال ۱۹۱۸ متولد شد.

خب، حالا ببینیم. خب، او الان ۹۵ ساله است، هنوز زنده است، همین آخر هفته موعظه کرد. خب، ویلیام فرانکلین گراهام هم هست.

خب، من و تد یادمان می‌آید که ویلیام فرانکلین گراهام این‌طور موعظه می‌کرد. البته شما که این کار را نمی‌کردید، اما ما تلویزیون را روشن می‌کردیم یا به یک تجمع بیلی گراهام می‌رفتیم، و این چیزی بود که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ و غیره به نظر می‌رسید. خب، بیلی گراهام در دوران اوجش موعظه می‌کرد.

خب، کسی از شما تا حالا تو به کمپین بیلی گراهام شرکت کرده؟ احتمالاً نه. کسی، کسی، کمپین بیلی گراهام؟ نه، خدا خیرش بده. ببخشید.

خب، نمی‌توانید تصور کنید. این خیلی خیلی جالب بود. اما این یک عکس معمولی از بیلی گراهام در حال موعظه است.

با این حال، همانطور که بیلی گراهام، می‌دانید، با افزایش سنش، خیلی جالب است که او برای عموم مردم به یک نماد تبدیل شد، چه مسیحی باشید چه نباشید. در آمریکا و تا حدودی در اروپای غربی، بیلی گراهام به یک نماد تبدیل شد. بیلی گراهام به یکی از محترم‌ترین مردان تمام دوران تبدیل شد.

منظورم این است که او انواع جوایز را برده است. و این فقط نمونه‌ای از آن را به شما نشان می‌دهد. این مجله تایم است، و داستان روی جلد آنها در مورد بیلی گراهام، یک مسیحی در زمستان، بیلی گراهام در ۷۵ سالگی است.

خب، این مجله تایم از ۲۰ سال پیش است. اما این یک نشریه غیرمسیحی و غیرمذهبی است که به بیلی گراهام نگاه می‌کند و به بیلی گراهام به خاطر آنچه که به عموم مردم آمریکا، نه تنها به زندگی مسیحی، بلکه به زندگی فرهنگی نیز، کمک کرده است، اعتبار می‌دهد. بنابراین مطمئناً، احتمالاً اولین نیرویی که من برای صحبت در مورد آن انتخاب می‌کنم، بیلی گراهام و تمام چیزهایی است که او از آنها دفاع کرده و تمام معانی‌ای که او نه فقط برای مسیحیان و نه فقط برای انجیلی‌ها، بلکه برای عموم مردم، برای عموم مردم، دارد.

بنابراین، من او را انتخاب می‌کردم. نام دومی که انتخاب می‌کردم نام هارولد جان اوکنگ بود. و این هم تاریخ‌های او: ۱۹۰۵، ۱۹۸۵.

هارولد جان اوکنگا. خیلی مهم است، و ما قصد داریم دلایلی ارائه دهیم، کارهایی که او و دیگران انجام دادند اما بگذارید فقط اشاره کنم، شما هارولد جان اوکنگا را از کجا می‌شناسید؟ وقتی اسم اوکنگا را می‌آورم، شما او را می‌شناسید چون وقتی پدرش اینجا بود، رئیس کالج گوردون بود.

اوکنگا را اینگونه می‌شناسد. او یکی از روسای جمهور ماست. هارولد جان اوکنگا شخص بسیار قابل توجهی بود زیرا او به نوعی آقای انجیلی بود.

اگر قرار باشد همه چیز را در مورد هارولد جان اوکنگا فهرست کنید، او علاوه بر ریاست کالج گوردون، به عنوان مثال به مدت ۳۳ سال کشیش کلیسای پارک استریت بود. او اولین رئیس مدرسه الهیات فولر بود. او یکی از بنیانگذاران انجمن ملی انجیلی‌ها بود که در سال ۱۹۴۲ به عنوان گروهی که خود را از بنیادگرایی متمایز می‌کرد، تأسیس شد.

او یکی از بنیانگذاران مسیحیت امروز بود. او ادغام گوردون و کانول را برای تشکیل مدرسه الهیات گوردون-کانول ترتیب داد و سپس پس از آن ادغام، رئیس مدرسه الهیات گوردون-کانول شد. بنابراین، منظورم این است که شما چیزی را نام ببرید که مربوط به انجیل‌گرایی باشد، و تا زمان مرگش، هارولد جان اوکنگا بدون شک بخشی از آن بوده است.

و می‌توانم دو داستان شخصی از هارولد اوکنگا برایتان تعریف کنم. اول، یک داستان کوتاه، و بعد داستانی که بیشتر در خانه به دلم می‌نشیند. اما وقتی او در سال ۱۹۸۵ درگذشت، بیلی گراهام برای برگزاری مراسم تشییع جنازه‌اش در کلیسای همیلتون به شهر آمد.

خب، می‌دانید که ترافیک ورودی به آن کلیسا واقعاً وحشتناک بود. روزی بود که همه چیز در ساحل شمالی به دلیل یک روز بزرگ، به نوعی مسدود شده بود. این یک رویداد مهم بود.

و دوستش، بیلی گراهام، که، اتفاقاً، خلاصه داستانش این است که هارولد جان اوکنگا بود که بیلی گراهام را، برای اولین بار به بوستون آورد و از خدمت او حمایت کرد. یکی از دلایلی که بیلی گراهام اینقدر محبوب شد، کمپین او در بوستون بود. و واقعاً خیلی قابل توجه بود، هزاران نفر هر شب برای شنیدن بیلی گراهام بیرون می‌آمدند.

آنها مجبور بودند جنگ صلیبی را گسترش دهند و غیره. خب، اینجا یک شخص بسیار قابل توجه بود، هارولد جان اوکنگا. و یک داستان شخصی، از آن نوع داستان‌های شخصی، وقت دارم؟ خب، به هر حال تعریفش می‌کنم.

جمعه بود. داشتم درس می‌دادم. مارو ویلسون سال ۱۹۷۰ من را برای تدریس در کالج بارینگتون استخدام کرد.

خب، مارو سال ۷۱ به اینجا آمد. او هفت سال در بارینگتون بود، و بعد من را استخدام کرد، و یک سال بعد هم رفت. اما به هر حال از قبل برای این کار برنامه‌ریزی کرده بود.

از رفتنش متأسف شدم. اما کالج بارینگتون داشت با کالج گوردون رقابت می‌کرد. ما در رود آیلند، هفت مایلی شرق پراویدنس هستیم.

ما از نظر دانشجو، توسعه هیئت علمی و غیره، گوردون را کاملاً به چالش می‌کشیدیم. در واقع، وقتی من در سال ۱۹۷۰ به بارینگتون رفتم، هنوز صحبت‌هایی در مورد این موضوع وجود داشت، البته نه خیلی جدی، اما

در اوایل دهه ۶۰ میلادی صحبت‌هایی در مورد احتمال تصاحب کالج گوردون وجود داشت، زیرا کالج گوردون تقریباً در شرایط بحرانی قرار داشت. این کالج در دهه ۶۰ روزهای واقعاً سختی را پشت سر گذاشت و به همین ترتیب.

خب، بارینگتون خیلی قوی بود، و شاید مجبور بشیم گوردون رو تحویل بگیریم. شاید بشه. قراره اینجوری بشه، پس همه‌مون سر از رود آیلند درمیاریم. خب، همه چی، و وقتی رسیدم اونجا، خیلی قوی بود.

اما اتفاقی که افتاد این بود که وقتی هارولد اوکنگا به گوردون آمد تا رئیس شود، همه چیز تغییر کرد چون همه او را به عنوان آقای انجیلی می‌شناختند. والدین می‌خواستند فرزندانشان را به کالج گوردون بفرستند چون گوردون توسط هارولد جان اوکنگا اداره می‌شد. و ما واقعاً داشتیم دانشجو از دست می‌دادیم، دانشجو از دست می‌دادیم، دانشجو از دست می‌دادیم، و کفه ترازو به سمت سنگینی می‌رفت.

و سرانجام، در سال ۱۹۸۵، ما واقعاً دیگر نمی‌توانستیم با گوردون رقابت کنیم، بنابراین گوردون در سال ما را به عهده گرفت. و این زمانی بود که ادغام انجام شد. سپس، پنج نفر از ما، پنج عضو هیئت علمی ۱۹۸۵ و حدود چهار یا پنج نفر از کارکنان با ادغام آشنا شدند.

و آیا کسی از شما در فارین هال هست؟ یادم نیست کسی از شما در فارین هال زندگی می‌کند یا نه. و فارین هال به نام رئیس جمهوری نامگذاری شده که ۴۰ سال رئیس جمهور بود. ضمناً آنها چنین چیزی نداشتند. من به ساعت نگاه می‌کنم، اما احتمالاً آن را فراموش خواهم کرد.

آنها خوابگاه نداشتند. ما قرار بود ۱۳۰ دانشجو را بزرگ کنیم و خوابگاهی وجود نداشت. چه کار کنیم؟ خب، آنها گفتند، کاری که باید انجام دهیم این است که یک خوابگاه بسازیم زیرا آنها ادغام را در اکتبر ۱۹۸۴ اعلام کردند و سپس قرار بود ادغام در ترم پاییز ۸۵ انجام شود.

قرار است چه کار کنیم؟ بنابراین گفتم، کاری که باید انجام دهیم این است که در طول زمستان یک خوابگاه بسازیم. بنابراین آنها یک حباب بزرگ روی محل ساختند و به این ترتیب، در تمام طول زمستان، می‌توانستند آن خوابگاه را صرف نظر از اینکه هوا چگونه است، بسازند. خوابگاه زمانی آماده بود که ما ۱۳۰ دانشجو را با خود آوردیم.

آماده بود. در واقع ما مجبور بودیم مدرسه را کمی دیرتر در آن سال شروع کنیم، اما مدرسه، به نظرم، تا روز کارگر سال ۸۵ آماده بود تا همه آن دانش‌آموزان را بیاورد. خب، این هم یک داستان کوتاه دیگر.

من فقط داستان را برای تعریف می‌کنم، بعد می‌توانیم برویم. اما به هر حال، جالب است. من آن را جذاب می‌دانم.

با حباب چه کار کردیم؟ کسی می‌داند با حباب چه کار کردیم؟ حباب را برداشتیم و بالای پیست هاکی مان گذاشتیم، چون قبلاً در گوردون کاک یک تیم هاکی داشتیم. می‌دانستی؟ من می‌دانم. حباب را برداشتم و بالای پیست هاکی گذاشتم تا مجبور نباشی آنجا بایستی و از تماشای بازی هاکی گوردون یخ بزنی.

می‌توانستید به داخل حباب بروید، و آنجا هوا خوب و خیلی گرم‌تر بود تا بتوانید حباب را تماشا کنید. سپس، یک کولاک برف بزرگ روی حباب آمد. حباب فرو ریخت.

آنها حباب را پایین آوردند و دیگر تیم هاکی وجود نداشت. بنابراین، هاکی در گوردون از رده خارج شد. نمی‌دانم. که آیا به دلیل آن از رده خارج شد یا اینکه آنها در مورد آن صحبت می‌کردند.

مطمئن نیستم. اما بعد از آن دیگر هاکی وجود نداشت. خوب، می‌توان گفت داستان آمدن ما به اینجا همین بود.

او رئیس جمهور بود، به نظرم، اوایل دهه ۷۰. دقیقاً یادم نیست، اما می‌توانم بگویم ۷۰ تا شاید ۷۴، چیزی در این حدود، ۷۵، چیزی در این حدود. باید بررسی کنم تا مطمئن شوم، اما این چیزی است که به خاطر دارم.

و البته من هنوز در بارینگتون تدریس می‌کردم، و بعد دیک گراس به عنوان رئیس بعد از او آمد، و من به مراسم تحلیف دیک گراس آمدم. فکر می‌کنم حدود سال ۷۵ بود، شاید چیزی در همین حدود. خوب، داستان از این قرار است.

من به ادغام در حوزه علمیه خیلی علاقه‌مند بودم، چون دانشگاه تمپل در فیلادلفیا محل تحصیل من بود. حوزه علمیه کانول در محوطه دانشگاه تمپل قرار داشت. اما مدرسه الهیات گوردون، تا زمانی که ما این کار را انجام می‌دهیم، مدرسه الهیات گوردون کجا بود؟ فراست هال.

فراست هال مدرسه الهیات گوردون بود. وقتی ادغام انجام شد، گوردون همه دانش‌آموزان را داشت، اما کانول همه پول را داشت، و هیچ دانش‌آموزی وجود نداشت چون من قبلاً برای مطالعه به کتابخانه کانول می‌رفتم چون دانشجوی دانشگاه بودم.

من برای درس خواندن به آنجا می‌رفتم، و چون خیلی ساکت بود، برای درس خواندن به آنجا می‌رفتم. هیچ‌وقت کسی آنجا نبود، و هیچ دانشجویی هم نبود، تقریباً هیچ دانشجویی. بنابراین جای خوب و آرامی برای درس خواندن بود. خوب، کانول پول داشت، گوردون دانشجو داشت، ادغام اتفاق افتاد و ما رفتیم.

خوب، به هر حال، نمی‌دانم، رسیدیم. آخر هفته خوبی داشته باشید.

من دکتر راجر گرین هستم در دوره تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۲۳، بنیادگرایی تا انجیل‌گرایی است.